



doi: [10.30497/hcr.2024.246633.1107](https://doi.org/10.30497/hcr.2024.246633.1107)



Received: 2022/12/02

Accepted: 2023/03/11

Hayek`s theory of legal state

Mohammadtaha Javanbakht*

Abstract

Many legal scholars consider the ultimate goal of public law to be the establishment of a rule of law state, which is a minimalist state limited to legal structures that are as depoliticized as possible. The emphasis of some thinkers on maximizing rights and minimizing politics in the state stems from a Kantian approach to the concept of the common good, as humans can be more equally accepted before the law, but this equality is largely distorted and compromised in the political sphere. The legal state state has manifested itself in various forms of thought, from ancient Greece to liberalism and even Islam, but its main origin can perhaps be traced back to the liberal tradition, as this tradition has paid more attention to limiting the powers of the state through law. Friedrich von Hayek, as a libertarian from the Austrian school, presents one of the most extreme theories of the rule of law state. He proposes a minimal state limited to judicial oversight, both over the people and over the state's own administrative actions, and denies the need to establish other state institutions, including the legislative branch. In this article, we will examine the fundamental principles of Hayek's thought in order to ultimately be able to criticize the result of these foundations, namely Hayek's conception of the rule of law state.

Keywords: legal state, Von Hayek, Spontaneous order, Evolution, Justice, Freedom, Market, Liberalism.

* Public Law Department, Faculty of Islamic Studies and Law, Imam Sadiq University, Tehran, I.R.Iran.
mtahajavanbakht@gmail.com

دوفصلنامه علمی «حقوق بشر و شهروندی»، سال هفتم، شماره دوم (پیاپی ۱۴)، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، مقاله پژوهشی، صص. ۲۰۱-۲۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

نظریه دولت حقوقی فردریش فون هایک

محمدطاها جوانبخت*

چکیده

بسیاری از حقوق‌دانان غایت حقوق عمومی را رسیدن به دولت حقوقی می‌دانند، یعنی دولتی حداقلی و منحصر به ساختارهای حقوقی که تا حد ممکن از آن‌ها سیاست‌زدایی شده است. تأکید برخی اندیشمندان بر بیشینه شدن حقوق و کمینه شدن سیاست در دولت، از باب رویکردی کانتی به مفهوم خیر همگانی است؛ زیرا انسان‌ها به مراتب می‌توانند در پیشگاه حقوق به صورت برابر پذیرفته شوند؛ اما در پیشگاه سیاست این برابری تا حدود زیادی تحت تأثیر مسائلی دیگر قرار گرفته و مخدوش می‌شود. دولت حقوقی در اندیشه‌های متفاوتی از یونان باستان گرفته تا لیبرالیسم و حتی اسلام نمودهای متفاوتی داشته است؛ اما شاید بتوان خاستگاه اصلی آن را سنت لیبرالیسم دانست؛ زیرا در این سنت به محدود کردن اختیارات دولت توسط قانون بیشتر توجه شده است. فون هایک به‌عنوان یک لیبرترین از مکتب اتریش، یکی از افراطی‌ترین نظریه‌های دولت حقوقی را ارائه می‌دهد و دولتی کمینه و منحصر به نظارت قضایی چه بر مردم و چه بر اعمال اداری خود دولت پیشنهاد می‌دهد و منکر لزوم تأسیس سایر نهادهای دولتی و البته نهاد قانون‌گذار است. در این مقاله به بررسی اصول بنیادین اندیشه هایک می‌پردازیم تا شاید در نهایت بتوانیم نقدهایی بر نتیجه این مبانی یعنی دولت حقوقی هایک مطرح کنیم.

واژگان کلیدی: دولت حقوقی، فون هایک، نظم خودانگیخته، تکامل، عدالت، آزادی، بازار، لیبرالیسم.

* گروه حقوق عمومی، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

برخی از حقوق‌دانان غایت حقوق عمومی را رسیدن به دولت حقوقی می‌دانند، یعنی دولتی حداقلی و منحصر به ساختارهای حقوقی که تا حد ممکن از آن‌ها سیاست‌زدایی شده است. تأکید برخی اندیشمندان بر پیشینه‌شدن حقوق و کمینه شدن سیاست در دولت، از باب رویکردی کانتی به مفهوم خیر همگانی است؛ زیرا انسان‌ها به مراتب می‌توانند در پیشگاه حقوق به صورت برابر پذیرفته شوند؛ اما در پیشگاه سیاست این برابری تا حدود زیادی تحت تأثیر مسائلی دیگر قرار گرفته و مخدوش می‌شود. دولت حقوقی در اندیشه‌های متفاوتی از یونان باستان گرفته تا لیبرالیسم و حتی اسلام نمودهای متفاوتی داشته است؛ اما شاید بتوان خاستگاه اصلی آن را سنت لیبرالیسم دانست؛ زیرا در این سنت به محدود کردن اختیارات دولت توسط قانون بیشتر توجه شده است. فون هایک^۱ به‌عنوان یک لیبرتارین از مکتب اتریش، یکی از رادیکال‌ترین نظریه‌های دولت حقوقی را ارائه می‌دهد و دولتی کمینه و منحصر به نظارت قضایی چه بر مردم و چه بر اعمال اداری خود دولت پیشنهاد می‌دهد و منکر لزوم تأسیس سایر نهادهای دولتی و البته نهاد قانون‌گذار است.

تاریخ پیدایش دولت به دولت - شهرهای ۵۰۰ سال قبل از میلاد یونان باستان باز می‌گردد، مشخصاً از زمانی که یک واقعیت دارای وجود خارجی گردد برای انسان‌ها ایجاد پرسش حول محور خود می‌کند. طبعاً اولین مفهوم‌پردازی‌ها درباره دولت نیز توسط خود یونانیانی که در این دولت‌ها زیست می‌کردند، انجام شده است و نظریه‌هایی در مورد ساختار و ماهیت این دولت‌ها و تجویزهایی برای نزدیکی دولت‌ها به اندیشه‌های خودشان ارائه کرده‌اند (وینسنت، ۱۳۹۹).

در قرن پانزدهم ماکیاوولی^۲ گمان نمی‌کرد جرقه‌ای که در مورد دولت‌های جدید زده شده و کلمه *lo stato* یا *state* (ایستادن) که به‌عنوان مفهومی نوین بازنمایی شده است، روزی تبدیل به خاستگاهی برای ارائه هزاران نظریه شود. این جرقه با تشکیل دولت - ملت‌های اروپایی در قرن ۱۸ و دولت‌های مطلقه، قدرتمند و مستقل از کلیسا تکمیل شد و پس از آن با تکامل علوم انسانی و سیاسی، نظریه‌های دولت در سنت‌های مختلفی

1. von Hayek
2. Machiavelli

توسط انبوه اندیشمندان مطرح شد.

در میان اندیشمندان لیبرال، آشکارترین نظریه در مورد دولت حقوقی متعلق به فردریش آگوست فون هایک^۱ است. از نظر هایک قانون به معنای واقعی‌اش از درون یک سامانه از اصول و قواعد اجتماعی رشد می‌کند؛ زیرا قانون به معنای فرامین دولت برای اداره جامعه نیست بلکه درباره کشف قواعد منصفانه است. هایک وظیفه دولت را وضع قوانین جدید نمی‌داند بلکه قائل به کشف قوانین است؛ بنابراین قوانین باید مستقل از وجود خود دولت باشند و نه مولود آن. هایک وظیفه دولت را نظارت بر چگونگی اعمال هنجارهای ناشی از نظم ارادی و ارائه خدمات خلاصه می‌کند (ویژه، ۱۳۹۶).

۱. مبانی نظری

۱-۱. معرفت‌شناسی فون هایک

دیدگاه فلسفی هایک در سنت فلسفه انتقادی کانتی ریشه دارد هرچند با تأثیرپذیری از پوپر^۲ به شدت از فضای ایدئالیستی فاصله گرفته است (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱). به نظر هایک ما نمی‌توانیم پدیده‌ها را آنچنان‌که واقعیت دارند، دریابیم فلذا در دستیابی به موضعی عینی و خارجی ناتوان هستیم. هدف فلسفه نه ایجاد نظامی متافیزیکی بلکه نشان دادن محدودیت‌های عقل است. مفهوم ذات یا واقعیت مطلق در فلسفه و حتی پژوهش علمی، مفهومی زیانبار است و هدف علم نباید کشف معنای در پس ظاهر پدیده‌ها باشد. زمینه‌ای برای دریافت‌های حسی اولیه (فارغ از ذهن) به منزله مبنای شناخت وجود ندارد و حوزه حسی که حاوی امکان رابطه بی‌واسطه با واقعیات خارجی باشد، توهمی بیش نیست؛ فلذا فون هایک از لحاظ معرفتی در تقاب با سنت‌های تجربه‌گرایی و پوزیتیویستی قرار می‌گیرد.

فون هایک نظم را برساختی ذهنی می‌داند و درک ما از جهان را نه مبتنی بر داده‌های حسی محض بلکه مبتنی بر رابطه انسان با جهان می‌داند. نظمی که ما در جهان واقعیت و تجارب حسی خود داریم، ساخته ذهنیت ما هستند. چهارچوب‌های ذهنی انسان که جهان را شناختنی می‌سازند، ثابت نیستند بلکه آنچنان‌که پوپر مطرح کرده

1. Friedrich August von Hayek

2. Popper

است، تکامل‌پذیر هستند. ذهن خودش نیز تابع قواعدی است ولی لزوماً برای ما قابل شناخت نیستند یعنی ذهن خودآگاه، فاقد درون‌آگاهی است؛ زیرا همواره قواعد ذهنی در حال تغییر و تکامل هستند (بشیریه، ۱۳۹۹).

فون‌هایک در ساحت جامعه نیز از همین نگرش معرفتی الگوبرداری کرده و از لحاظ اجتماعی نیز منکر رسیدن به موضعی عینی است که بتوان از آن موضع به تمام جامعه و ساختارهای آن اشراف پیدا کرد؛ فلذا نقد استعلایی زندگی اجتماعی ممکن نیست و هر نقدی برای فون‌هایک صرفاً نقدی درونی است.

از عدم امکان دستیابی به موضعی ثابت و واقعی در شناخت و راهبری جامعه، هایک به نفی برنامه‌ریزی به‌مثابه نفی یکی از مهم‌ترین مبانی اقتصاد سوسیالیستی می‌پردازد. هایک بخش عمده شناختی که زندگی اجتماعی بر آن استوار است را دارای خصلتی عملی (غیرعلمی) می‌داند که در نتیجه امکان تجمیع شناخت‌های عملی در ذهنیت واحد را انکار می‌کند و این شناخت‌های عملی را مبتنی بر سنن و آدابی می‌داند که ناشناختنی‌اند و یا حداقل یک ذهنیت واحد نمی‌تواند همه آن‌ها را بشناسد. شناخت ما از جهان اجتماعی در ابتدا در اعمال ما مندرج است و سپس در نظریه‌ها ظاهر می‌شود. هایک هرگونه برنامه‌ریزی اجتماعی را تظاهر به شناخت تلقی می‌کند. با این مبنا هرگونه انقلاب یا هرگونه تلاش برای بازسازی جامعه بیهوده است.

۲-۱. مفاهیم بنیادین در اندیشه فون‌هایک

۱-۲-۱. نظم خودانگیخته

تمدن‌ها طراحی و پیش‌اندیشی نشده‌اند، مکان ندارد، مانند نظم اجتماعی که حاصل هدایتی آگاهانه و برنامه‌ریزی عقلانی باشد؛ زیرا عقل انسانی خود همواره در حال تحول و حاصل تکامل فرهنگی است و به‌هیچ‌روی عقل بشری از جامعه جدا نیست که بتوان آن را فراتر و مسلط بر جامعه دانست. عقل صرفاً نظم خودجوش در فرایندهای ذهنی را بازشناسی می‌کند، ولی از ایجاد و طراحی آن ناتوان است.

دستی پنهان در تکوین نهادهای اجتماعی در کار است، یعنی هرچند نهادهای اجتماعی به‌واسطه کردار انسانی پدید می‌آیند، ولی نتیجه طرح و نقشه آگاهانه او نیستند بلکه این نهادها و قواعد اجتماعی مرتبط با آنها، در فرایند تکامل خودجوش جامعه،

تابع اصل انتخاب طبیعی هستند. آنچه جامعه بزرگ را ممکن ساخت، رشد و توسعه قواعد اجتماعی در میان مردمانی بود که تصور چندانی از نتایج اعمال خود به صورت کلی نداشتند. حتی هایک این نظر را ارائه می‌دهد که جامعه موجودی هدفمند و مصنوعی نیست ولی اهداف اعضای آزاد آن در طی رشد خودجوش نهادها و قواعد اجتماعی، تأمین می‌شود (گری، ۱۳۹۹).

۲-۲-۱. عدالت

هایک همواره در کنار عدالت از مفاهیمی همچون سراب و توهم استفاده می‌کند و حتی جلد دوم از مجموعه کتب قانون، قانون‌گذاری و آزادی را نیز با زیرعنوان سراب عدالت اجتماعی منتشر کرده است. هایک با عدالت اجتماعی می‌ستیزد؛ زیرا آن را منشعب از اقتصاد سوسیالیستی و اندیشه چپ می‌داند هرچند با توجه به معرفت‌شناسی هایک هم به راحتی می‌توان تقابل او با مفهوم عدالت اجتماعی به مثابه نوعی برساخت اجتماعی را به وضوح تبیین کرد. هایک در مورد نارسایی اقتصاد برنامه‌ای سخن نمی‌گوید بلکه آشکارا از ممکن نبودن آن سخن می‌گوید، ناممکن بودن سوسیالیسم برای فون هایک، معرفت شناختی است.

عدالت برای هایک زمانی محقق می‌شود که پرسش از چگونگی توزیع امکانات موجود مطرح باشد، یعنی چگونه ارضای نیاز توسط امکانات محدود اطراف ما صورت می‌پذیرد؟ عدالت برای هایک صفت قواعد رفتار انسان است، عدالت صفت هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند باشد مگر آن پدیده یا وضعیت، محصول یک فاعلیت انسانی باشد. عدالت از نظر هایک در منظومه‌ای از مبانی تفکری‌اش دارای معناست مثل آزادی فردی و واگذاری سرنوشت افراد به خودشان تا در نظامی طبیعی بتوانند زندگی کنند و تحت قدرت و نیروی‌های خارجی افراد خاص در نیابند، جهل بنیادین بشر، فردگرایی لیبرتاریستی که به نحوی نسبی‌گرایی را برای ما متجلی می‌کند، مالکیت خصوصی، نظم خودانگیخته و بازار آزاد که مهم‌ترین مفهوم در این منظومه است.

عدالت نفع عموم است؛ اما نه در سایه مداخله‌گرایی کینزی یا اقتصاد سوسیالیستی بلکه عدالت تضمین نفع عموم در سایه پیگیری اهداف خودخواهانه افراد آزاد در جامعه بزرگ هائیک است؛ زیرا وقتی افراد در پی نفع خودخواهانه‌شان باشند و

مسئولیتی در برابر دیگری نداشته باشند (کما اینکه به دلیل جهل بنیادین (اصل عدم شناخت هایک) نمی‌توانند بفهمند که چه نتیجه‌ای در پی این پیگیری منافع شخصی حاصل خواهد شد و امکان تضمین نتیجه و داشتن مسئولیت هم وجود ندارد)، دست نامرئی می‌آید و اهداف خودخواهانه افراد آزاد را به سمت تضمین نفع عمومی سوق می‌دهد (بشیریه، ۱۳۹۹). به نحوی باید گفت این نفع عمومی (عدالت) برای هایک، تحقق یک فرصت یکسان برای افراد در سایه آزادی فردی در بستر نظم خودانگیخته است و ما هیچ ملاک ایجابی برای عدالت نداریم؛ زیرا از اساس شناختی نداریم که بر پایه آن ایجابی صورت دهیم و تنها ملاک ما سلبی (عدم دخالت در نظم خوگوش) است.

۲. نظریه دولت حقوق

۲-۱. اخلاق و مشروعیت قانون

زندگی اخلاقی فرد نیز باید مظهري از نظم خودانگیخته باشد. اخلاق نیز بدون طرح و برنامه قبلی از درون زندگی آدمیان تولید شده است. حکم اخلاقی اصولاً متضمن آمریت نیست بلکه این احکام اخلاقی مقدم بر پیدایش دولت‌ها هستند. اخلاق و به تبع قانون، جزئی از تاریخ طبیعی انسان‌اند که محصول روابط طبیعی آدمیان با همدیگر هستند. مضامین اخلاقی متغیر هستند و مبتنی بر نیازها تغییر می‌کنند، حتی قانون نیز محصول تکامل اخلاقی است، ولی جوهره اخلاق ثابت است؛ زیرا مربوط به سرشت انسان و قوانین طبیعی است. وفای به عهد، تداوم اصل مالکیت و انتقال مال به موجب توافق، سه حق طبیعی هستند که ضامن سعادت بشری‌اند.

حکومت قانون ضرورتاً از آزادی فردی حمایت و پاسداری می‌کند و آزادی فردی اساساً محصول قانون است. معیار قانون برای هایک، معیار کانتی همگانی بودن است. هایک قانون را از حاکمیت جدا می‌کند. او با حمله به کلیت مفهوم حاکمیت، آن را محصول غلط پوزیتیویسم حقوقی می‌داند (هایک، ۱۴۰۲). در یک نظام قانونمند، اراده هیچ‌کسی مورد اطاعت نیست و قانون نیز بازتاب‌دهنده اراده حاکمیت نیست. قانون بیان قواعدی است که مردم آزاد به آن‌ها عمل می‌کنند بدون اینکه کسی این‌ها را به مردم گوشزد کرده باشد. مشروعیت قوانین رایج را در انطباق آنها با اصول همگانی جامعه

می‌یابیم. معیار عادلانه بودن هر قاعده در زمانه پساکانتی، همگانی بودن آن است. قانون نباید مصادیق را ذکر کند و ناظر بر گروهی خاص باشد بلکه قانون ناظر بر همه مردم آزاد است؛ فلذا دخالت‌های ظاهراً قانونی دولت در اقتصاد به نفع طبقه‌ای خاص، از اساس غیرقانونی هستند. عدالت اجتماعی ناقض اصول قانون عادلانه و آزادی است. حکومت قانون باید در برخورد برابر با افراد، به نابرابری آنان در داشتن امکانات بی‌اعتنا باشد.

در مردم‌سالاری‌های امروزی، به اشتباه نظر اکثریت را به‌عنوان قانون تلقی می‌کنند که حاصل نظریه‌های قانون‌گذاری است که توسط پوزیتیویسم حقوقی مطرح شده است. دولت خودش باید تابع قوانین همگانی باشد نه اینکه با رأی اکثریت به قانون‌گذاری بپردازد. هایک از مردم‌سالاری نه به‌منزله حاکمیت اکثریت بلکه به‌عنوان حکومت قانون دفاع می‌کند.

۲-۲. حاکمیت قانون

هایک به‌نحوی رادیکال و در تقابل به اکثر نظام‌های حامی مردم‌سالاری (در معنای حاکمیت قانون به‌مثابه حاکمیت اراده اکثریت) می‌گوید که حکومت قانون اگر به‌درستی فهم شود و به‌صورتی منسجم به اجرا گذاشته شود بایستی حتماً منجر به حفظ آزادی فردی شود. آزادی فردی نمی‌تواند زاییده چیزی جز قانون باشد. این خوانش هایک از آزادی، جایگاهی و رای تصور سنت لیبرالیسم برای قانون ایجاد کرده و آزادی‌هایکی را تحت قانون تعریف می‌کنند و این خود سر منشأ نقدهایی جدی حتی توسط شاگردانش به نظریه آزادی‌اش است؛ اما درواقع هایک آزادی را منحصرراً در متابعت از قانون نمی‌بیند بلکه این متابعت آزادی از قانون را شرط ضروری برای نظم آزادی‌داند و نه شرط تحقق خود آزادی فردی. یعنی حکومت به‌صورتی اجتناب‌ناپذیر، قاعده‌ای به‌دست می‌دهد که بیشینه‌کننده آزادی است.

هایک که منتقد قانون‌گذاری است در واپسین آثار خود مثل جلد سوم کتاب قانون می‌گوید: قانون‌گذاری و آزادی متوجه بن‌بست‌هایی عملی در انحصار قانون به‌تکوین خودانگیخته قوانین می‌شود و اذعان می‌دارد که قانون‌گذاری را نمی‌توان به‌صورت کامل ملغی کرد و از صحنه دولت‌های مدرن لیبرال حذف کرد، ولی باید در معرض فرایند

بازبینی قضایی قرار گیرد و این وظیفه را به مجلس فرادست در ساختار تقنین دو مجلسی که از ساختار بریتانیا الگوبرداری شده است، بر عهده دارد.

هایک در یک تقسیم‌بندی ۲ نوع قانون را مطرح می‌کند:

۱- اصول قانون که جنبه‌های درونی و ذاتی از زندگی اجتماعی بشر هستند و در مقام بیان، نوموس نامیده می‌شوند. دولت نوین نیز باید مثل هر شهروند عادی، تحت فرمان نوموس باشد؛ زیرا این نوموس است که عدالت را تعریف و حدود آزادی فردی و حدود اقتدار حاکمیتی را تبیین می‌کند.

۲- قانون‌گذاری که در دولت‌های نوین مطرح می‌گردد و عنوان تسیس یا برنهاده بر آن‌ها صدق می‌کند. تسیس شاید از لحاظ کارکردی، در دولت نوین جایگاهی اساسی یافته باشد، ولی در واقع بسیاری از کارکردهای نوموس را غصب کرده است و به‌جای آن نشسته است درحالی‌که لزوماً نیاز به این جایگزینی نبوده است؛ اما با رواج رویکردهای پوزیتیویستی، این فرایند جایگزینی به ثبات و رشد هم رسیده است. آرمان برتر، صرفاً آرمان آماده کردن بستر شرایط عامی است که در آن شرایط می‌توان انتظار داشت نتایج سودمندی به‌بار آید (هایک، ۱۴۰۲).

۲-۳. ساختار و غایت دولت حقوقی

چون قرار است انحصار زور و قوه قاهره در دست دولت باشد، پس باید با قوانین کلی دولت را مقید نمود. در دولت حقوقی هایکی، فراتر از دولت مبتنی بر قانون اساسی، قوانین باید با اصولی منطبق باشند و قانون‌گذار نمی‌تواند هر قاعده‌ای را با عنوان قانون تصویب کند. باید قوانین را بدون توجه به محتوایشان بررسی کرد که آیا این‌ها قوانین واقعی یعنی بخشی از دولت حقوقی محسوب می‌شوند و یا فرامین دولتی بدون مبنا و تطابق با اصول هستند. دولت حقوقی هایکی حوزه‌ای خصوصی برای فرد تعریف می‌کند تا بتواند انتخاب‌های شخصی خویش را دنبال کند و به‌نحوی با قانون (دولت حقوقی) برای افراد آزادی می‌آفریند و از آن حفاظت می‌کند و تا جایی که بتواند، جنبه‌های کارکردی و هنجاری دولت را می‌کاهد و اعمال الزام‌آور دولت را به‌شدت محدود می‌کند (ویژه، ۱۳۹۶).

هایک چند ویژگی برای دولت حقوق قائل است: قوانینی معین دارد، قوانینی

غیرقابل عطف به‌ماسبق دارد، برابری در مقابل قانونی که کاملاً انتزاعی و همگانی است، قوه قضائیه مستقل، اداره مطیع قواعد و نظارت قضایی بر اعمال اداری دولت. همان‌طور که مشخص است دولت‌هایکی هم دارای جنبه هنجاری و هم جنبه نهادی است، ولی تا حد ممکن نهادها تضعیف و به دور از قدرت قهریه قرار گرفته‌اند و حتی نهاد قانون‌گذاری هم مطرح نشده است؛ فلذا هایک را در مقابل نظریه‌های دولت دارای قانون اساسی و تفکیک قوا قرار می‌دهد، هرچند هایک دولت مبتنی بر قانون اساسی را هم مفید می‌داند؛ زیرا قانون اساسی را می‌توان در حکم همان اصول اساسی جامعه محسوب کرد که سایر قوانین باید مطابق با آن باشند (گری، ۱۳۹۹).

نتیجه‌گیری

هایک معتقد بود که اطلاعات و دانش در جامعه به‌صورت پراکنده و غیرمتمرکز وجود دارد و هر فرد تنها بخشی از این اطلاعات را در اختیار دارد. به‌همین دلیل، برنامه‌ریزی متمرکز توسط دولت نمی‌تواند تمام این اطلاعات پراکنده را جمع‌آوری کند و در نتیجه ناکارآمد است. در مقابل، بازار آزاد با استفاده از سیستم قیمت‌ها می‌تواند این اطلاعات پراکنده را به‌صورت مؤثر هماهنگ کند.

هایک در کتاب معروف خود «راه بردگی» به‌شدت از سوسیالیسم و مداخله دولت در اقتصاد انتقاد کرد. او معتقد بود که سوسیالیسم به‌سمت توتالیتریانیسم و دیکتاتوری سوق پیدا می‌کند و مداخله دولت در اقتصاد باعث کاهش آزادی‌های فردی می‌شود. به‌همین دلیل، هایک طرف‌دار آزادی اقتصادی و حداقل مداخله دولت بود. در مجموع، نظریه‌های هایک بر آزادی اقتصادی، کارایی بازار آزاد، مخالفت با مداخله دولت و سوسیالیسم تأکید داشت. او معتقد بود که نظم جامعه باید بر اساس نظم خودانگیخته و تکاملی شکل بگیرد، نه بر اساس برنامه‌ریزی متمرکز دولتی. هایک طرف‌دار دولت حقوقی حداقلی‌ای بود که نقش آن را صرفاً حمایت از آزادی‌های فردی و حقوق مالکیت می‌دانست.

کتابنامه

- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۱). درباره هایک. تهران: نگاه معاصر.
- گری، جان (۱۳۹۹). فلسفه سیاسی فون هایک. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر نو.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۴۰۰). فیلسوفان سیاسی قرن بیستم. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- ویژه، محمدرضا (۱۳۹۶). مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی. تهران: جنگل.
- وینست، اندرو (۱۳۹۹). نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هایک، فردریش فون (۱۳۹۴). فردگرایی و نظم اقتصادی. ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز.
- هایک، فردریش فون (۱۴۰۱). راه بردگی. ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش، تهران: نگاه معاصر.
- هایک، فردریش فون (۱۴۰۲). در سنگر آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی.
- هایک، فردریش فون (۱۴۰۲). قانون، قانون‌گذاری و آزادی. جلد ۱ و ۲ و ۳، ترجمه موسی غنی‌نژاد و مهشید معیری، تهران: دنیای اقتصاد.
- هایک، فردریش فون (۱۴۰۲). منشور آزادی. ترجمه مرتضی افشاری، تهران: نگاه معاصر.